

شناخت ذات

دکتر بصیر کامجو

کلمه " ذات " پارسی اوستایی است و در حوزه فرهنگی پارسی بسان : نفس ، جوهر ، جبلت ، خلقت ، خمیره ، سرشت ، کنه ، گوهر ، نهاد ، خیم ، جسم و غیره آمده است .

اما درک و دید ما ، " ذات " را ارکان وجودی هر شیء دانسته ، که قایم بخود بوده - استایی و پایداری ، جاویدانگی و دوام وجودش از غیر بی نیاز است .

گرچه در کلیت خویش ، شناخت عقلانی انسان درباره حقیقت کلمه " ذات " که گوهر هر چیز است ، پیوسته همچو یک سر و رمز درگستره هستی ، هنوز باقی می ماند .

مگر بگونه کُل اندیشه ما درباره " ذات " (که مترادف به : وجود ، بُود ، هستی ، حقیقت ، گوهر ، نفس هر شیء ، چیستی و غیره است ؛) در واقع نگاهی بر هستی شناسی بنیادین شیء در روند متغیر تجلیات ، از مکان استقرار " بُودن شیء " تا فراسوی " شُدن شیء " در جنبیدن همیشگی به مسیری نهایت ها جاویدانه پیوست است .

بدین ایقان ! سرشت راستین " ذات شیء " در آنچه قایم به خود ذات است بیان می شود نه در آنچه دست خوش تغییر است . زیرا هر آن چیزی که از خارج به " ذات شیء " افزوده می شود دست خوش تغییر بوده - عرضی است و جز ذات بشمار نمی آید . و هم نمی تواند در جایگاه خود ، بُود و نبُود " اصالت ذاتی شیء " را دگرگون سازد . بلکه پیوسته همچو عرضی و غیر متداخل در نما ذات شیء جلوه گراست .

اینجا دو نمونه را در بیان مناسبت فلسفی میان " ذات " و " عرض " در دائرة هستی پیشکش می کنیم :

نخست - اسم میزنزد همه یک " شیء قایم به ذات " است که در دید و تفکر هر انسان دارای پایه ها و یک تخته هموار است . هنگامی که از اسم میز یاد آورمی شویم ، آنگاه در ذهن ما یک تخته هموار با پایه ها نمودار می شود که نمایی از ذات میز را در تفکر و ذهن انسان یادآوری می کند . اما رنگ میز چه سرخ باشد چه سیاه و چه سفید ، در ذات میز عرضی است و دوام ندارد و جز ذات میز نمی شود یعنی محمولی که از ذات و حقیقت موضوع خارج است .

دوم - همین گونه در کشور ما خراسان - افغانستان - تاجیکان ، هزاره ها ، ازبکها و افغانها زیست دارند . این چهار اتنیک از دیدگاه ژنتیکی و پیوند خونی هر کدام جدا " قایم به ذات " خود اند . اما رهبران افغان امان الله خان و محمود طرزی (داماد و خُسور) بدور از شناخت انگیزه ها و چرایی های این مسئله مهم سیاسی ، اجتماعی و حقوقی و تباری ، با بینش قوم گرایانه و بدون همه پرسسی از مردم این سرزمین ، اسم تاریخی کشور خراسان را بنام افغانستان تغییر دادند .

124 سال و اندی می گذرد که این سرزمین بنام افغانها جبراً سجل گردیده است. از اینرو نام افغان تشخیص و شناسه هویت خونی و تباری، چپستی و کیستی و تجلیگاه "ذات افغانها" است. تنها افغانها زیر این نام تثبیت هویت می شوند، زیرا از جمع سایر ملیتهای ساکن در این کشور فقط افغانها است که با "ذات افغان" پیوند خونی و تباری دارند و بیانگرواقعی هویت ملی افغانی هستند.

هزاره ها، ازبکها و تاجیکها و سایر ملیتهای خُرد و کوچک زیر نام افغان تثبیت هویت نمی شوند و با اصالت "ذات افغان" هیچگونه پیوند خونی و تباری هم ندارند و بیانگرواقعی هویت ملی افغانی نیستند.

پس این سه ملیت بزرگ که **زیاده از 75 درصد نفوس کل کشور** را تشکیل می دهند، مناسبت شان با نام کشور شان دست خوش تغییر بوده و **جـز نام "ذات افغان"** بشمار نمی آیند. یعنی محمولی اند که از ذات و حقیقت موضوع افغان و افغانیت خارج اند. و هیچ پیوند و ارستگی و پاک نژادی ذاتی بانام افغان ندارند. همچو عرضی و غیر متداخل در **نما "ذات افغان"** مجازی جلوه گر اند.

چون تفکر و آموزش ما در باب مهابت شناختی ذات انسان و تقویه سجایایی اخلاق تطبیقی، بیداری دگردوستی میان انسانها جریان داشته، و نه در آموزش فلسفی و عرفانی ذات درکل. از اینرو اندیشه و رویکردهای فکری، تدبیر و نیت ما، تنها مایل بر روشنگری و باز شناسی ویژه از حقوق و موقعیت اجتماعی "ذات انسان" و گوهر کرامت مدار وی، در ساختارها و لایه های هموند جامعه بوده است.

با این غایت بوده که ما به شناخت حقوق اجتماعی، انتیکی و ذاتی شهروندان ساکن سرزمین ما توجه دانشورانه مبذول داشته ایم. تاجیکان، هزاره ها و ازبک ها باید مراقب باشند که هویت فرهنگی و تاریخی غرور و سربلندی ایشان وابسته به تاریخ نیاکان شان است. و آن "هویت" با "نام خراسان" گره ذاتی خورده است. نباید به رهبران افغان اجازه داد که این "هویت تاریخی"، مشروعیت سیاسی، حقوقی و انتیکی "ذات خراسانی" را با ترفند های زشت سیرت، بوسیله جایگزینی "هویت افغانی" که مبین تثبیت هویت ملی نیاکان خودایشان است، تغییرش دهند.

تاجیکها و هزاره ها و ازبکها برای تأمین جاویدانه صلح و ثبات در سرزمین پدیری شان، ارادت مندانه همبسته شوند. و با یک تعهد اخلاقی، همبستگی اجتماعی و رزمی "راهبرد سیاسی تشکیل کشور مستقل خراسان" را مسجل و مدلل سازند.

در دائره خلقت و آفرینش کائنات، ذات انسان یک "وجود اصیل" دارای گوهر شریف "کرامت" بدور از تجاوز درازدستی و حق تلفی است. در تاریخ آموزش بشری نگرش و اندیشه انسانها در مورد شناساندن انسان و ذات گوهری وی پیوسته متفاوت و جهت دار بوده و در فرآیند تاریخ دستخوش داوری های انگارگان دین و اندیشه های مختلف انسان قرار گرفته و به ارزش ذاتی آن در گستره اشکال شعور اجتماعی، غبن و گزند وارد شده است.

اما در اندیشه ما ارزشهای برجسته ای که موجب تغییر در شناساندن "ذات پاکیزه انسان" می شود. و آن نه تنها در بردارنده قدرت تفکر و فهم و انتخاب و آفرینندگی ذات او، نهفته است. بلکه خود انسان با اراده آزاد و رفتار و کردار غایتمندانه خویش منبع و خاستگاه اهداف اخلاقی و مولد پیمانانه هاست. که این "پیمانانه" ها "نمودی" از قدرت خودآگاهی انسان و نمایش "بزرگواری" ذات او از خلقت و آفرینش جهان هستی - در روند دگرگونی بی نهایت هاست.

همسو با این اندیشه، اگر گوهر " وجودی کرامت " را به دیباچه گوهر برگزیده " ذات خود آگاه " انسان قبول کنیم. تکلیف مان در روند هستی شناسی بنیادی " ذات انسان " وقتی به یقین می پیوندد که ما در مسیر شناخت و خرد آزاد مندانه ای خویش، بجای نفی راستینگی گوهری ذات، در جایگاه دفاع و بیان ماهیت و ارزش آن بی ایستیم.

در آن مرتبه هست که انسان با بینایی شگفت انگیز، " بُودن " خویش را مانند واقعیت عینی در طبیعت و جامعه - هوشمندانه معرفی می کند. و برای بازنمایی روند حقیقت " شُدن " خود بسوی آینده نامتناهی، که دیگری در آن وجود ندارد، مسئولیت و سهم رسالت مندانه تاریخی خویش را اداء می نماید.

حقیقت سیرشت بُود " ذات " در وجود شیء غیر مترقبه و اتفاقی نیست، تغییر ناپذیر و ابدی است. بُود " ذات " انسان با " کرامت " وی که در مراتب امتزاج گوهر آن متجلی یافته، مناسبت های " به هم در شدن " و در خور تداخل داشته و جزء گُنه ذات است. و حقوق ذاتی انسان یک مقام ارتقایی ذات است که اساس کرامت انسان را تبیین می کند فره و شکوه می بخشد. به این اساس انسان موجودی است که به هیچ وجه نمی تواند جدا و گسسته از گوهر وجودی " کرامت " خویش باشد.

کرامت رامیتوان اقامت گاه " بُودن ذات " نامید، دلیل افقی است که در موازات آن جایگاه نهایتهای قدر و منزلت، شرف و آبروی انسان آشکار می شود.

گوهر " کرامت " که خود سجیه وجودی " ذات انسان " است در همه موارد تعینات و تجلیات حقوقی، اجتماعی و اخلاقی انسان گره خورده است، آن مقام قابل قبول، نمودی از ندای وجدان و امتیاز بشریت است. که به آن گوهر بایست ارج و حرمت گذاشت. و بایست همچو خون پاکیزه در رگ رگ نهاد ها و ساختار های سیاسی، حقوقی، اقتصادی و امور اجتماعی نظام ها، پیوسته جاری باید بود. ازین سبب اندیشه و آموزش ما در ارائه رویکرد های فکری گوهر شناسی " ذات انسان " در روند سه دهه اخیر که در آثار چاپی، نوشته ها و مقالات ما بنشر رسیده، خواست آن برجسته سازی ارزش شناخت:

" ذات کرامت مدار انسان " و مقام شامخ وی در جهان و از آن جمله در کشور هـای فارسی زبان خود ماست. با احترام